بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری. 4 مهر 1397.

بحث خطابات قانونیه که مرحوم امام این بحث را طرح کرده اند من جاهایی که ایشان این بحث را طرح کرده اند فرصت نکردم استغثا کنم در تهذیب الاصول که آقای صبحانی تقریرات درس آقای امام را نوشته اند خب این بحث در همین بحث مورد نظر ما وارد شده است حاج آقا در نکاح این بحث را از امام نقل می کنند دو سه جلسه در موردش صحبت می کنند مطالبی ایشان نقل می کنند پیدا است که از جای دیگر است. نمی دانم از کجا این بحث را مطرح می کنند. احتمالا از انوار الاصول هم بعضی ها نقل می کنند. انوار الاصول نوشته مرحوم امام است از انجا نقل می کنند یا از جای دیگر نمی دانم. به نظرم رسید که یک مقداری مطالبی که حاج اقا نقل می کنند دقیق تر است در بعضی جاها. بعضی ریزه کاری ها دارد. من در ابتدا چون همین امروز صبح مطالب حاج اقا را دیدم فرصت نکردم که جستجو کنم ببینم ایشان از کجا دارند نقل می کنند. نبود انوار الاصول در کتابخانه که ببینم.

علی أیّ تقدیر یک حاج آقا مطرح کردند دنبال می کنم حالا بعضی بحث هایش را حذف می کنم بعضی تکه هایش را ارجاع می دهم به مطالب حاج آقا مراجعه کنید. حاج آقا این بحث را در کتاب نکاح یکی صفحه درس 84 تا 87 در این چهار پنج جلسه اشاره کردند که بیشتر من روی این بحث دنبال می کنم که درس 483 هم صفحه 2 و 3 یک اشاره ای گاهی به این مطلب دارند خیلی آن را دنبال نمی کنم. یکی از مطالب امام را مستقیم نقل می کنند همین درس 84 تا 87 است.

خب حالا مرحوم امام تعبیری که در حاج آقا از او نقل می کنند تعبیر این است که ایشان انحلال احکام را انحلال خطابات را منکر هستند. ولی تعبیری که در تهذیب الاصول هست تعبیر می کنند که ان شاء واحد است ولو منشأ متعدد است. ولی اینکه منشأ متعدد باشد باعث نمی شود که ما ملاحظه صحّت خطاب را در موارد متعدد بکنیم. تعبیر اینگونه است. در تهذیب الاصول این را ملاحظه فرمایید یک مقداری اینکه مدعا چیست تا حدودی متفاوت است بین چیزی که در تهذیب الاصول هست و چیزی که حاج اقا از ایشان نقل می کنند.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید که خطاب در واقع حکم به عدد افراد منحل است یعنی منشأ ما متعدد است. ولی لازم نیست شرط صحّت خطاب در تمام آن موارد خطابات انحلالیه وجود داشته باشد. شرط صحّت خطاب اگر در بعضی مواردش وجود داشته باشد برای اینکه یک خطاب کلی کنیم کافی است. تعبیری که در تهذیب الاصول هست به این شکل تعبیر کرده است. ولی در بحث نقلی که حاج آقا می کنند به این شکل نیست حالا من بحث را امروز روی نقل حاج اقا می برم.

خب عرض کنم خدمت شما که مرحوم امام می فرمایند که اگر قرار باشد خطابات را شخصی در نظر بگیریم، خطابات شخصیه باشد و منحل شود یک محذوراتی دارد. یکی از این محذورات این است که اگر قدرت شرط شرعی خطاب باشد لازمه اش این است که شک در قدرت شک در خطاب را به دنبال بیاورد و ما باید احتیاط لازم نباشد. شک داریم که حکم فعلی هست یا نیست باید برائت جاری کنیم در حالی که مسلم است که در شک در قدرت احتیاط لازم است و برائت جاری نمی شود. این یک اشکال. اشکال دوم این است که اگر حکم شارع مقیّد به قدرت باشد، معنایش این است که قادر خطاب دارد عاجز خطاب ندارد. خب مانعی ندارد که شخص قادر خودش را عاجز کند مثل کسی که حاضر و مسافر حاضر مکلّف به نماز چهار رکعتی است مسافر مکلّف به نماز دو رکعتی است. اشکال دارد که شخص مسافرت برود اشکالی که ندارد. بنابراین این که ما می بینیم که تعجیز مکلّف نفسا جایز نیست کاشف از این است که قدرت در خطاب شرط نیست و تکلیف بر مکلّف قادر به خصوصه جعل نشده است. تکلیف بر مطلق مکلّف جعل شده است. حالا ایشان می خواهد بگوید که شرط عقلی معقول نیست چون عقل نمی توند خارج از شرع چیزی را قید کند آنها بحث شرط عقلی اش را من خیلی کار ندارم یعنی ولو بهرحال عقل انسان کشف می کند که شارع مقدّس قدرت را شرط شرعی که می خواهیم بگوییم ولو کاشفش عقل باشد مراد این نیست که در کاشفش هم حتما باید لسان دلیل و امثال اینها باشد. خب این هم دو نکته. نکته سوم نقض سومی که ایشان می فرمایند می گویند که شما می گویید که تکلیف مخصوص قادر است. چون عاجز صلاحیّت انبعاث ندارد. اگر این استدلال شما باشد درست باشد باید بگویید که تکلیف مخصوص عالم هم هست. چون جاهل صلاحیّت انبعاث ندارد در حالی که خب مسلم است که تکلیف مختص به عالم نیست و جاهل هم مکلّف نیست. حالا این مطلب اخیر را یک توضیحی بدهم مراد از جاهل یک موقعی مراد جاهل بسیط است یعنی شاک. یک موقعی مراد جاهل مرکّب یا غافل است. جاهل بسیط قدرت بر امتثال دارد که چون شاک است می تواند منبعث شود. مسئله ای ندارد. چون نفس احتمال تکلیف صلاحیّت باعثیّت دارد. مراد ایشان از جاهلی که اینجا هست یا جاهل مرکّب است یا غافل است که اصلا نسبت به موضوع التفاط هم نداشته باشد. خب صلاحیت انبعاث ندارد. این مرادشان این جهت است. خب این سه تا نقض یک نقض چهارمی در جلسات بعدی حاج آقا مطرح م یکنند که در تهذیب الاصول هم هست که بین اخبار و انشاء فرقی نیست. اگر شخصی بگوید که کلّ نارٍ حارّه، آیا این مطلب اگر کاذب باشد شخص یک دروغ گفته است یا به عدد نار ها حالا بگوییم کلّ نارٍ بارده اگر بگوید. کل نارٍ بارده به عدد آتش ها این دروغ گفته است یا یک دروغ بیشتر نگفته است؟ شکی نیست که یک دروغ بیشتر نگفته است. هم چنان که در اخباری که اخبار کذبی یک کذب تحقق دارد در انشاء هم یک انشاء تحقق دارد. این هم نقض چهارم. نقض پنجم باز نقضی که در جلسات بعدی مطرح هست حاج آقا آورده اند و در تهذیب الاصول هم هست آن این است که اگر تکلیف فقط مربوط به قادر باشد، عصات، کسانی که عاصی هستند اینها نباید مکلّف باشند. در حالی که کفّار برای این که مکلّف به فروع هسنتند یا نیستند بحث هست. ولی در این که عصات مکلف هستند بحثی نیست بنابراین در مورد عاصی این قطعا تکلیف هست و این کاشف از این است که تکلیف مقیّد به قدرت نیست. این نقض عصات در تهذیب الاصول با نقلی که حاج آقا نقل می کنند کاملا متفاوت است. این حالا ملاحظه فرمایید این اصلا شیوه بحث و شیوه طرح مبحث کاملا متفاوت است. و این بحث ها که یک سری اشکالات بدوی به کلام مرحوم امام به نقل تهذیب الاصول وارد است که این نقلی که حاج آقا می کنند آن اشکالات بدوی را ندارد به یک سبک و سیاق دیگری بحث را دنبال کرده اند. این هم اشکال پنجم. نقض ششم این است که احکام وضعی قطعا مختص به قادرین نیست. کسی که قدرت بر اجتناب از نجس ندارد. قدرت ندارد که هیچ قدرت ندارد لباسش نجس بشود نجس شده است.

سؤال:

پاسخ: مثلا قدرت بر انجام تکالیفی که مقیّد به طهارت هست ندارد. این طور نیست که برای شخصی که قدرت بر انجام تکالیف مقیّد به طهارت را نداشت هباشد نجاست جعل شده باشد. نجاست مقیّد به آن نیست. ایشان می فرمایند که ما احکام وضعیّه را یک موقعی از آن احکام تکلیفیّه منتزع می دانیم خب بحثی نیست. وقتی شخصی احکام وضعیه که واضح است که وقتی احکام وضعیّه عام باشد از آن برائتی کشف می شود که احکام تکلیفیّه عام نیست. یک موقعی است که نه احکام وضعیّه را منتزع نمی بینیم. خب احکام وضعیّه مصحح می خواهد. مصحح احکام وضعیّه آن احکام تکلیفیه است. وقتی احکام تکلیفیه مقیّد به قدرت بود و در مواردی احکام تکلیفیه نبود احکام وضعیّه هم نباید باشد. در حالی که شکی نیست که احکام وضعیه وجود دارد از این ما می توانیم کشف کنیم که احکام تکلیفیه هم وجود دارد. این هم

سؤال:

پاسخ: بله حالا این بحث خروج از محل ابتلا یک سری نکات خاص دیگری دارد که در کلام مرحوم امام خیلی به آن نکات تکیه نشده است. بعدا عرض می کنم که مرحوم اقای خویی که بین قدرت و خروج از محل ابتلا فرق گذاشته اند نکات دیگری است که آنجا بعضی نکات را من متعرض خواهم شد. خب این شش تا نقض شد دیگر. این شش نقض در فرمایشات حاج آقا از قول مرحوم امام نقل شده بود. بعد ایشان شروع می کنند اینها را جواب دادن. ایشان می فرمایند هیچ کدوم از این نقض ها وارد نیست. حالا قبل از این که این مطلب را بگویم اصل استدلال مرحوم امام هم می گویند وجدانی است انحلال پیدا نمی کند. اینها جواب های نقضی بود جواب های حلی اش هم این است که وجدانا ما می دانیم که تکلیف انحلال پیدا نمی کند بحث استدلال اصلی اش هم استدلال وجدانی است. خب حالا بیاییم این نقض ها را ببینیم این نقض ها تا چه حد درست است امثال اینها. انقض اولی که مرحوم امام مطرح می کنند این است که اگر ما شک در قدرت داشته باشیم لازمه اش این است که بتوانیم برائت جاری کنیم. چون شک در قدرت به شک در تکلیف می انجامد شک در قید شک در مقیّد است پس شک در قدرت که قید تکلیف است شک تکلیف مقیّد به قدرت خواهد بود و در آنجا باید بتوانیم برائت جاری کنیم. خب در حالی که تردیدی نیست که برائت نمی توانیم جاری کنیم. حاج اقا می فرمایند که علتی که در شک در قدرت ما برائت نمی توانیم جاری کنیم این نکته است که کسی که آن چیزی که لزوم امتثال را به دنبال می آورد صرف تکلیف نیست. تکلیف شارع لزوم امتثال دارد علم به ملاک شرعی هم لزوم امتثال دارد. جایی که انسان علم به ملاک هم داشته باشد ان هم لزوم

البته یک موقعی انسان علم به ملاک دارد ولی می داند شارع مقدّس به خاطر مصالحی الزام نکرده است. آنجا لزوم امتثال ندارد. علم ملاکی که انسان ترخیص شارع نسبت به او را احراز نکرده باشد این هم منجّز است و انسان را لزوم

بنابرانی ولو انسان علم به تکلیف ندارد در این موارد ولی چون علم به ملاک دارد همین مقدار کافی است. خب حالا ان یک بحثی است که آیا در علم به ملاک چطوری ما می توانیم ملاک را احراز کنیم. حاج آقا می گوید ما در جای خودش گفته ایم که علم به ملاک حتما لازم نیست از ناحیه تکلیف بیاید. خیلی وقت ها از تناسبات حکم موضوع از مشابهات شرعی این مطلب علم به ملاک حاصل می شو.د این که ما در موارد شک در قدرت ما می دانیم که بچه مولا در آب افتاده است. خودم نمی توانم او را نجات دهم ولی نمی دانم آیا از دیگران کمک بگیریم می توانم آن را نجات دهم یا خیر. شک دارم در قدرت محل واسطه. عقل می گوید شما باید بروید ببینید که قدرت دارید یا خیر بنابراین این جور نیست که تکلیف شما بتوانید برائت جاری کنید. نه چون علم به ملاک دارید علم به ملاک کافی است در تنجیز.

سؤال:

پاسخ: نه نه بحث قاعده و مقتضی مانع نیست بحث این است که خود علم به ملاک موضوع حکم عقل به موضوع امتثال است. نه بحث مانع نه به آن اعتباری که از باب قاعده مقتضی و مانع است. یعنی آن کسانی که قاعده مقتضی و مانع هم قبول ندارند خود نفس این ها لازم نیست بحث را آن جاها ببریم. بحث این است که نفس علم به ملاک کافی است برای این که عقل انسان حکم کند به لزوم امتثال. و حالا عرض کنم جایی که

سؤال:

پاسخ: نه حالا اگر در جایی شک داشته باشیم که ایا قدرت در ملاک دخیل است نه برائت جاری می شود. ما این که می گوییم شک در قدرت مجرای اصاله الاحتیاط است در جایی است که می دانیم قدرتی که در ملاک دخالت ندارد. و الا اگر شک داشته باشیم ایا قدرت در ملاک دخالت دارد یا خیر نه آنجا برائت جاری می کنیم.

خب این نکته اول بحث.

سؤال:

پاسخ: عقلا هم همین جور است. یعنی ما خودمان هم وجدانا می فهمیم که عقل انسان حکم می کند. برائت جاری منی شود چون خود ما می دانیم که عقل ما حکم به لزوم احتیاط می کند. علتی که عقل ما حکم به لزوم احتیاط می کند این است که

سؤال:

پاسخ: بله بله ما خودمان هم درک می کنیم. حالا این مثالی که زدم در مورد این که ما می دانیم که اینجا یک ملاکی وجود دارد. نمی دانیم که می توانیم این ملاک شارع را استیفا کنیم یا خیر. یعنی می توانیم به مجرّد اینکه شک داشته باشیم بگوییم که برائت جاری کنیم. خب این یک نکته. البته این نقض اول.

نقض دوم این است که که ایشان فرموده بودند که ما در اگر تکلیف مقیّد به قادرین باشد ما باید بتوانیم از موضوع تکلیف خود را خارج کنیم داخل در موضوع عاجز قرار دهیم. بنابراین تکلیف به گردن ما نیاید. حاج اقا می فرمایند که این نقض هم وارد نیست. چون آن قدرتی شرط صحّت عقوبت هست که از حین خطاب تا حین عمل، صرف الوجود قدرت کفایت می کند در صحّت عقوبت. بنابراین من ولو در هنگامی که عمل خارجا واقع می شود عاجز باشم ان قدرت سابق کافی است بر صحّت عقوبت. ببینید مثلا به من گفته اند که لا تقتل المؤمن. من تیری رها می کنم این تیر یک ساعت دیگر قرار است به ان مؤمن بخورد. تیر که از دست من رها شد دیگر قدرت بر قتل و عدم قتل مؤمن ندارم. چون دیگر دست من نیست. ولی همین که من قبلا می توانستم قتلی که یک ساعت بعد می خواهد تحقق پیدا کنم انجام ندهم همین مقدار کافی است لازم نیست حین تحقق مبغوض شارع من قدرت داشته باشم. بنابراین در جایی که من قادر هستمن وقتی خودم را عاجز می کنم مصحح عقوبت وجود دارد. البته این نکته را عرض کنم که نه این که خطاب وجود دارد. خطاب ساقط می شود ولی مصحح عقوبت وجود دارد. به تعبیر مرحوم آخوند یعاقب بالنهی السابق السائق. مرحوم امام هم نقض که می خواهند بکنند یعنی می خواهند بگویند که اگر من خودم را از موضوع قادر به موضوع عاجز در آوردم عقاب نباید بشوم. می توانم به این معنا که عقاب نباید بشوم در حالی که ما می دانیم شخص عقاب می شود. خب بحث سر این که عقاب متوقف بر فعلیّت خطاب نیست. این که الآن خطاب هم وجود داشته باشد. همان نهی سابق ساقط هم کافی است برای این که من عقوبت بشوم. خب این هم نقض دوم. نقض سوم این که نقض سوم را من خلاصه بحثش را می کنم بحث مفصلش در کلام حاج اقا است مراجعه کنید. نقض سوم گفته بودند که اگر خطاب مخصوص قادرین باشد باید نسبت به عالم هم خطاب مقیّد باشد. جاهل خطاب نداشته باشد. حاج آقا میفرماید که چه کسی گفته است جاهل خطاب دارد. نه ما ملتزم می شویم که جاهل خطاب ندارد وارد بحثش هم می شوند که آن جاهل خطاب ندارد با توضیحاتی که در این بحث مفصل واردش می شوند و حالا قبلا هم بعضی وقت ها در موردش بحث کرده ایم که اختصاص خطاب به عالمین اشکالی ندارد. و اصلا خطاب هم مختص به عالمین هست البته مراد از عالم عالم بالفعل نیست. کسی که اگر فحص کند عالم می شود آن مقدار هم کافی است برای صحّت خطاب. کسی که با فحص هم عالم نشود آن صحّت خطاب ندارد چون صلاحیّت انبعاث ندارد و همین مقدار هم کافی است و تفصیلش در کلام حاج آقا هست مراجعه فرمایید

سؤال:

پاسخ: نه هیچ اشکال چیزی هم ندارد حالا بر فرض که

این مطلب مفصلی است نه مشکل عقلی دارد اختصاص خطاب به عالمین نه مشکل اجماع بر خلاف و اینها اینجا حاج اقا بحث اجماع نکرده اند در جای دیگر به بحث اجماع پرداخته اند که آن مطلب اجماع هم که می گویند مطلب درستی است اصلا از عبارت شیخ طوسی در عدّه این مطلب استفاده می شود. من هم یک موقعی این بحث را اختصاص خطاب به عالمین را بحث کرده ام که دیگر وارد آن بحث نمی شوم.

سؤال:

پاسخ: حکم تکلیفی بحث است حکم وضعی که مشکلی ندارد. کسی که جاهل باشد وضعا حکمی داشته باشد این بحثی نیست. اما این که بگوییم

وضعی است دیگر جاهل هم باشد وضعا ذمه اش مشغول به زکات می شود.

خب این هم این مطلب. اما نقض چهارم این بود که بین اخبار و انشاء فرقی نیست. همچنان که اخبار انحلال پیدا نمی کند انشاء هم انحلال پیدا نمی کند. حالا اینجا بیانی که حاج اقا دارند من این بحث را می خواهم یک مقدار متفاوت از

حالا تا اینجا بحث هایی که می کردم بیشتر در فضای بحث های حاج اقا بود یک مقداری بیشتر توضیح فرمایشات ایشان بود. ولی این نقض چهارم را می خواهم یک مقداری متفاوت با بیاناتی که حاج اقا مطرح می کنند دنبال کنم بحث را. حاج اقا در نقض چهارم اولا می فرمایند که در اخبارات هم این طور نیست که همه جا انحلال نباشد. بعضی احکام انحلال بار می شود در اخبارات بعضی احکام بار نمی شود. این مطلب را می گویند که اگر کسی بگوید که همه شما زناکار هستید به صورت خطاب عام. آیا نسبت به تک تک آن افراد قذف نکرده است؟ و حق قذف. قطعا همین جور است. چه به صورت عام تعبیر کند چه تک تک آنها را مجزّا ذکر کند حقّ قذف های متعدد ثابت می شود. خود همین کاشف می شود که

حالا در مسئله صدق و کذب یک صدق اطلاق شود این لازمه اش این نیست که در اخبار در همه احکامی که اینجا وجود دارد آن احکام انحلال مطرح نباشد. حالا من می خواهم نکته بین فرق بین این دو تا را یک مقدار تحلیل کنم که چه هست که در اخبار انحلال پیدا نمی کند نسبت به صدق و کذب ولی نسبت به قذف انحلال پیدا می کند. ببینید شخصی که خبر با یک کلامش از حوادث عدیده ای خبر می دهد. کسی که الآن من خبر می دهم که همه آتش ها سرد هستند. می گوید در واقع من با یک اخبار از حوادث عدیده خبر می دهم. گاهی اوقات اثر ما اثر آن اخبار است. اخبار بماهو اخبار اثری دارد. این اخبار اگر مطابق واقع باشد صدق است مخالف واقع باشد کذب است. یک موقعی اینگونه است. یک موقعی هست که نه اثر مال مخبرٌ عنه است. این اثر مخبرٌ عنه را می خواهم یک مقداری توضیح دهم. این مطلب در کلمات بعضی از آقایان دیدم که هست که در نقض این چیز می گویند که فرق است بین این که اثر مال اخبار باشد یا مخبرٌ عنه باشد. ولی اینها نیاز به یک توضیح دارد. نشد کلماتش را

همین جوری داشتم به صورت تورّقی بعضی از بحث های آقایان را می دیدم دیدم که اشاره به این نکته هست فرصت نکردم به طور کافی این بحث آقایان را ببینم. ولی من اصل این مطلب را می خواهم توضیح دهم. ببینید یک موقعی ما آن واقع اثری دارد مراد ما این که می گوییم اثر مال مخبرٌ عنه است نه اثر مال واقع بماهو واقع است. نه اینجا اثر مال نفس اخبار است. ولی این اخبار به این معنا که گاهی اوقات آن ما به وسیله این اخبار علم های عدیده ای کشف های عدیده ای برای مخاطب ایجاد کردیم. یعنی وقتی ما می گوییم هر آتشی حارّ است در واقع سبب شده ایم تا این قضایای جزئیه مختلف شکل بگیرد که هذا النار بارده. اگر ده تا حادثه را با یک جمله از آن خبر بدهیم در واقع ده تا قضیه را ما به ذهن مخاطب منتقل کرده ایم. گاهی اوقات سبب انتقال واحد است. ولی به وسیله این مطلب ده تا قضیه به ذهن مخاطب منتقل شده است. گاهی اوقات اثر مال آن قضایای متعددی هست که به ذهن مخاطب منتقل کردیم. ما وقتی می گوییم که شما زناکار هستید به ده نفر خطاب می کنیم در واقع به تک تک نها گفته ایم که این اقا زناکار است این آقا زناکار است. قضایای علمیه مختلفی را به وسیله سبب واحد به ذهن مخاطب منتقل کردیم. یک موقعی اثر مال آن سبب است صدق و کذب جایی است که ما یک سببی داریم این سبب اگر حاکی مطابق محکی بود این صادق است. اگرحاکی مطابق محکی نبود صادق نیست. یک موقعی رابطه حاکی و محکی تعبیر کنیم. یعنی ما در واقع به وسیله حاکی هم از این محکی خبر دادیم هم از این محکی خبر دادیم هم از این محکی خبر دادیم.

در واقع خبرهای عدیده دادیم. خبرهای عدیده دادیم یعنی چه؟ یعنی کشف های مختلفی را ایجاد کردیم. ولو به یک سبب به یک جمله. ولی بالأخره کشف های متعددی. اگر اثر مال آن کشف های مختلف باشد مثل بحث قذف. قذف توهین وابسته به این نیست که سبب آن واحد باشد یا متعدد باشد. توهین این است که آیا من مخاطب توهین اثر آن کشف است که نبست به قضایای متعدد من ایجاد کردم. من کشف های عدیده ایجاد کردم و این کشف های عدیده هر کدامشان ملازمه دارد با توهین و قذف به همان ملاک است که بنابراین در اخبار این طور نیست که اخبار انحلال پیدا نکند. اخبار در بعضی موارد هم انحلال پیدا می کند. حالا ما در بحث عرض کنم این را بعدا مفصل تر این را بحث می کنیم. بحث سر این است که انشاء واحد است. در موارد خطابات قانونی. ولی منشأ متعدد است. باید دید حکم شرعی مربوط به انشاء است یا مربوط به منشأ است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا حقیقت حکم به آن معنا. یعنی آن چیزی که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال انشاء است یا منشأ است؟ حالا اجازه دهید بحث مرحوم امام را که تمام کردیم بر می گردم روی این نکته می خواهم این را باز کنم. به نظر من بحث اصلی اصلا روی همین نکته است. این نکته را مفصل تر در موردش صحبت می کنم. مرحوم امام به نقل تهذیب الاصول می فرمایند که خطاب اکه متضمّن انشاء است این خطاب واحد است ولی منشأ متعدد است. بحث ما یکی از نکات اصلی همین جا است که آیا این جا وقتی منشأ متعدد

اولا منشأ وقتی متعدد شد اثر مال منشأ است یا نیست و نکته ای که حالا ان هم روی آن تکیه خواهم کرد این است که آیا شرایط صحت تکلیف در بعضی از منشئات باشد کافی است برای این که یک انشائ عام انسان کند؟ یا کافی نیست؟ این بحث هایی هست که بعدا بر میگردم. فعلا اجازه دهیم یک مقداری مروری روی خود نقض ها کنیم چون اصل بحث روی این نکته است که روی آن تکیه خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد